پیشخوان

نظر و گذری
بر خاطرات مرتضی شعبانی

«روایت آخر»
از آغاز یک زندگی

سمانه صادقی



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که بر عنوان خویش آورده است، ناگفته‌های مرتضی شعبانی از شروع مجدد برنامه روایت فتح تا شهادت سیدمرتضی آوینی را دربردارد. «روایت آخر» از سوی مؤسسه ایمان جهادی (صهبا)، تدوین و نشر یافته است. تارنمای ناشر در اشاره به مضمون و محتوای این کتاب، نکات پی آمده را از نظر دور نمی‌دارد: «کتاب «روایت آخر»، یک سفر جذاب به تاریخ شفاهی دفاع‌مقدس است که نگاه عمیقی به اتفاقات پشت‌پرده جنگ ایران و عراق دارد. نویسنده، مرتضی شعبانی، در این اثر با دقتی خاص خاطرات و روایت‌هایی از دوران جنگ را جمع‌آوری کرده و به شکلی روشن و قابل فهم برای مخاطب بیان می‌کند. این کتاب همزمان هم تصویری دقیق از ایثار و فداکاری رزمندگان در دفاع از کشور ارائه می‌دهد و هم نگاهی تازه به جوانب پنهان جنگ از زاویه دید مستندسازان دارد. کتاب به‌طور خاص، بر شروع دوباره فعالیت‌های روایت فتح و شرایط خاص این بازگشت تمرکز کرده است. در ادامه، جزئیات مهمی از زندگی سیدمرتضی آوینی و شهادت او (یکی از مهم‌ترین مستندسازان جنگ) را نیز به تصویر می‌کشد. روایت آخر، از سبک روایی خاصی بهره می‌برد که ترکیبی از مستندنگاری و داستان‌سرایی است. در این کتاب، خواننده احساس می‌کند که در کنار شخصیت‌ها ایستاده و در لحظات حساس جنگ شریک است. شعبانی با نگاه دقیق و نویسندگی خود، صحنه‌هایی را روایت می‌کند که کمتر در منابع دیگر به آنها پرداخته شده است و این ویژگی، کتاب را از سایر



مرتضی شعبانی
از اعضای سابق گروه روایت فتح

آثار مشابه متمایز می‌کند. این اثر، یک پل ارتباطی بین نسل امروز و تاریخ واقعی دفاع‌مقدس است. در این کتاب، خاطرات جنگ و روایت‌های مستند با هم ترکیب شده و نتیجه آن داستانی است که خواننده را درگیر می‌کند و به او اجازه می‌دهد تا تجربه‌ای ملموس از آن دوران داشته باشد. جزئیات روابط میان رزمندگان، تأثیر جنگ بر زندگی افراد و حماسه‌های ثبت نشده، در این کتاب با بیانی جذاب و صریح بیان شده است. بی‌تردید تمام کسانی که به تاریخ جنگ و مستندسازی دفاع‌مقدس علاقه دارند، به ویژه پژوهشگران و نوجوانانی که می‌خواهند از زوایای جدیدی به جنگ ایران و عراق نگاه کنند از خواندن این کتاب بهره خواهند برد....»

در بخشی از روایت آخر می‌خوانیم: «گردو خاک ناشی از انفجار که فروکش کرد، دیدم آقا مرتضی و یزدان پرست نزدیک هم افتاده‌اند. صورت آقا مرتضی رو به ما بود، اما موج انفجار سعید را به پشت برگردانده بود. سعید قاسمی یا حسین گویان به زخمی‌ها نزدیک شد. احمد شفیعی‌ها کمرش را گرفته بود. یکی از ترکش‌ها به کمرش نشسته بود. نیم‌خیز شدم و همانطور که نشسته بودم، به صورت غریزی و ناخوداگاه، دوربین را روی شانه گذاشتم و شروع به فیلم گرفتن کردم. در درست بودن کاری که می‌کردم، تردید داشتم؛ چون مهم‌ترین و بهترین استادم در زندگی، مقابل چشمم در خون غلتیده بود و من داشتم با بی‌رحمی از او فیلم می‌گرفتم. آقا مرتضی و سعید یزدان‌پرست، قاب دوربینم را پر کرده بودند. سعید قاسمی، وارد کادر دوربین شد. کمی لنزم را بازتر کردم، سعید کمربندش را از دور کمرش باز کرد و دور پای راست آقا مرتضی بست که از مچ قطع شده بود. معارف وند هم خودش را رساند و بند کفش‌هایش را باز کرد تا شریان پای یزدان‌پرست را ببندد....»



زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدصدرالدین شریعتی

مرحوم سیدصدرالدین شریعتی: «منافقین چند بار برای ترور من اقدام کردند. در یکی از شب‌های ماه رمضان سال ۱۳۶۰، با خانه ما تماس گرفتند و تهدید کردند که مرا خواهند کشت! پدرم به آنها گفت: اگر کاری دارید، مرا بکشید. چرا می‌خواهید پسرم را بکشید؟ اما آنها پاسخ دادند که با او کاری ندارند و فقط به دنبال من هستند. چند بار نیز به خانه حمله کردند، اما خوشبختانه من در خانه نبودم...»

فرازهایی از حیات حجت‌الاسلام والمسلمین سیدصدرالدین شریعتی در آیینه خویش گفته‌هایش

منافقین به پدرم گفتند: پسرت را خواهیم کشت!

محمدرضا کائینی

در روزهایی که بر ما گذشت، روحانی مجاهد و خدوم زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدصدرالدین شریعتی روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت شد. هم از این روی و در نکوداشت تکاپوی دیرین دینی و انقلابی آن فقید سعید، بخش‌هایی از خاطرات وی مورد خوانش تحلیلی قرار گرفته است؛ امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

طرحی از یک زندگی

در آغاز مقال، مروری کوتاه بر زیست نامه زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدصدرالدین شریعتی به هنگام می‌نماید؛ چه این امر موجب می‌شود که بستر فهم خاطرات و یادمان‌های وی از زندگی خویش فراهم شود. تارنمای مرکز اسناد انقلاب اسلامی در این خصوص، متنی را منتشر کرده که مقصود ما را برآورده می‌سازد:

«سیدصدرالدین شریعتی، در سال ۱۳۲۸ش در دهستان قاهان از توابع منطقه خلجستان قم دیده به جهان گشود. پدرش سیدمحسن و مادرش خانم‌السادات مقیمی بودند. او در خانواده‌ای روحانی و مذهبی پرورش یافت؛ خانواده‌ای که چندین نسل از آن به تبلیغ دین و فعالیت‌های مذهبی اشتغال داشتند. شریعتی دوران ابتدایی و بخشی از تحصیلات متوسطه را در زادگاهش گذراند. پس از پایان کلاس هفتم، پدرش برای فراهم کردن زمینه ادامه تحصیل او خانواده را به تهران منتقل کرد. وی ادامه تحصیلات متوسطه را در دو دبیرستان تهران از جمله دبیرستان مروی سپری کرد و در سال ۱۳۴۶ دیپلم ریاضی گرفت. با وجود آنکه در همان سال برای ادامه تحصیلات دانشگاهی در امریکا اقدام کرده بود، علاقه پدرش به طلبه شدن او و زمینه‌های مذهبی خانواده، مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. شریعتی در اواخر سال ۱۳۴۶ یا اوایل سال ۱۳۴۷، وارد حوزه علمیه شد و تحصیلات حوزوی را در مدرسه شیخ عبدالحسین تهران سپرد تا تحت تربیت و نظارتش به تحصیل علوم دینی بپردازد. در دوران طلبگی، آشنایی و ارتباط علمی او با استاد شهید مرتضی مطهری شکل گرفت. مطهری پس از آشنایی با سوابق تحصیلی شریعتی، او را به ادامه تحصیل در دانشگاه تشویق کرد. شریعتی نیز با دریافت دیپلم ادبی و شرکت در کنکور، وارد دانشکده الهیات دانشگاه تهران شد. وی در سال ۱۳۵۶ مدرک کارشناسی خود را دریافت کرد و در ادامه، تحصیلات دانشگاهی را در رشته فرهنگ و تمدن اسلامی پی گرفت. موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشد او بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی سوریه بود. همچنین رساله دکتری خود را با موضوع «روش‌ها و دیدگاه‌ها در تعلیم و تربیت اسلامی» در اسفند ۱۳۷۷ دفاع کرد. پس از پیروزی انقلاب، در کمیته‌های انقلاب اسلامی فعالیت کرد. او ابتدا در کمیته نازی‌آباد و مناطق جنوبی پایتخت، مسئولیت داشت و سپس به عضویت شورای کمیته مرکزی درآمد. مسئولیت بازرسی و رسیدگی به تخلفات نیروهای کمیته، از جمله وظایف او در این دوره بود. این فعالیت‌ها تا سال ۱۳۶۰ ادامه داشت. پس از آن، وارد فعالیت‌های اجرایی شد و در وزارت کشاورزی به عنوان مدیرکل حقوقی و پارلمانی فعالیت کرد. در ادامه، از سال ۱۳۶۳ مسئولیت ریاست مرکز آموزش مدیریت دولتی و معاونت دبیرکل سازمان امور استخدامی کشور را بر عهده گرفت. در سال ۱۳۶۶ به دانشگاه علامه طباطبایی منتقل شد و پس از طی مراحل علمی و گزینشی، در سال ۱۳۶۷ به عضویت هیئت علمی این دانشگاه درآمد. او در همان سال به ریاست دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی منصوب شد و حدود هفت سال در این مسئولیت فعالیت کرد. مدتی نیز معاونت دانشجویی دانشگاه را بر عهده داشت. در سال ۱۳۷۲ به دعوت عبدالله نوری وزیر وقت کشور به عنوان معاون حقوقی و پارلمانی وزارت کشور منصوب شد و تا شهریور ۱۳۷۶، در این سمت فعالیت کرد. پس از پایان این مسئولیت، به دانشگاه بازگشت و در کنار فعالیت‌های آموزشی، رساله دکتری خود را تکمیل کرد. از دیگر مسئولیت‌های شریعتی، می‌توان به همکاری با آیت‌الله احمد جنتی در امور نظارت بر انتخابات، فعالیت در سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران و تصدی معاونت آموزشی این سازمان اشاره کرد. او در این مسئولیت، برنامه‌های متعددی را برای ارتقای سطح علمی روحانیون ارتش و گسترش آموزش‌های قرآنی در مجموعه نیروهای مسلح طراحی و اجرا کرد. در مهرماه ۱۳۸۴، سیدصدرالدین شریعتی به ریاست دانشگاه علامه طباطبایی منصوب شد. این مسئولیت تا شهریور ۱۳۹۲ ادامه داشت. در کنار فعالیت‌های علمی و اجرایی، منبر، سخنرانی و روضه‌خوانی، همواره بخش ثابتی از زندگی او بوده است. شریعتی در خاطراتش تأکید می‌کند که حتی در دوران تصدی مسئولیت‌های مهم اجرایی و دانشگاهی، ارتباط خود را با فعالیت‌های مذهبی و روضه‌خوانی امام‌حسین (ع) قطع نکرده است. او همچنین سال‌ها در مساجد مختلف تهران از جمله مسجد حجتیه نارمک و مسجد قبا به اقامه نماز جماعت و فعالیت‌های فرهنگی اشتغال داشت....»

هرگز لباس روحانیت و روضه امام حسین (ع) را ترک نکن!

به اذعان حجت‌الاسلام سیدصدرالدین شریعتی، پدر در رقم خوردن هویت و سرنوشت وی بس مؤثر بوده است. او که خود روحانی بود، سعی داشت تا فرزندش را در این سلک نگاه دارد و از سوی دیگر، وی را از آفاتی که برخی ملبسین به این لباس دچار آنند، دور نگاه دارد:

«پدرم، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری شخصیت و مسیر زندگی من داشت. او روحانی بود و به لباس روحانیت و مسئولیت‌هایی که این لباس بر دوش انسان می‌گذارد، اعتقاد عمیقی داشت. زمانی که تصمیم گرفتم در کنار تحصیلات حوزوی وارد دانشگاه شوم، نگرانی‌هایی داشت، چراکه در آن دوران بعضی از طلاب پس از ورود به دانشگاه و گرفتن مدرک، لباس روحانیت را کنار می‌گذاشتند و وارد مشاغل دیگری می‌شدند. پدرم یک روز مرا صدا زد و سه توصیه مهم به من کرد؛ توصیه‌هایی که هیچ‌گاه از خاطرم نرفت. نخست گفت: خدا تو را لعنت کند اگر این لباس روحانیت را از تنت دربیاوری! دوم اینکه مبادا روضه امام‌حسین (ع) را رها کنم و سوم اینکه هر جا برای روضه‌خوانی دعوت شدم، چه پول بدهند و چه ندهند، حق ندارم درباره پول صحبت کنم؛ نه اعتراض کنم که کم داده‌اند و نه مطالبه‌ای داشته باشم! او معتقد بود که صاحب این دستگاه، خودش زندگی انسان را اداره می‌کند. من هم از همان روز تلاش کردم که این سه توصیه را در زندگی‌ام حفظ کنم. حتی زمانی که رئیس دانشگاه یا معاون وزیر بودم، روضه‌خوانی را کنار نگذاشتم. در ایام محرم و صفر و مناسبت‌های دیگر، همچنان به منبر می‌رفتم و برای امام حسین (ع) روضه می‌خواندم....»

پدرم می‌گفت: در دوران رضاخان، سه بار قبایم را با قیچی بریدند

بخشی از نقش تربیتی پدر برای سیدصدرالدین جوان، به بازگویی خاطراتش از دوران محدودیت‌های رضاخانی برای علما و روحانیون بازمی‌گشت؛ روزهایی که گزمه‌های قزاق در خیابان‌ها مأموریت داشتند تا قبای اهل علم را قیچی کنند و او نیز سه بار مورد چنین ایذایی قرار گرفته بود:

«پدرم در دوران رضاخان و به دلیل پوشیدن لباس روحانیت، سه بار مورد تعرض مأموران قرار گرفته بود. در آن زمان، پوشیدن لباس روحانی ممنوع بود و مأموران با روحانیون برخورد می‌کردند. یک بار برای من تعریف کرد که در خیابان، پاسبانی جلو آمده و با قیچی قبای او را بریده است! می‌گفت: مأمور وسط خیابان ایستاده و تمام قبایش را قیچی کرده است! من در دوران طلبگی، گاهی از برخوردها و توهین‌هایی که به روحانیون می‌شد، ناراحت می‌شدم و وقتی به خانه می‌آمدم، برای پدرم تعریف می‌کردم که چه گفته‌اند و چه رفتاری داشته‌اند. او در پاسخ به من می‌گفت: پسرجان، نگران نباش! من در دوران طلبگی‌ام، زمان رضاخان، سه بار قبایم را با قیچی بریدند، اما آن حکومت از بین رفت، اینها هم نخواهند ماند و از بین خواهند رفت... وقتی انقلاب پیروز شد، پدرم در بستر بیماری بود. به او گفتم: پدرجان، نگفتم امام پیروز می‌شود و انقلاب به پیروزی می‌رسد؟....»

تأثیرپذیری از شهید آیت‌الله مرتضی مطهری

از فرازهای شاخص حیات مرحوم شریعتی، آشنایی با استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری بود. او در این ارتباط و مراوده راه آینده خویش را شناخت و به طور مشخص به تحصیل در دانشکده الهیات دانشگاه تهران پرداخت:

«در دوران طلبگی، در مدرسه شیخ عبدالحسین تهران تحصیل می‌کردم. شهید مطهری نیز به آن مدرسه رفت‌وآمد داشتند. یک روز که شرح حال و سوابق تحصیلی‌ام را برای ایشان تعریف کردم، به من توصیه کردند که وارد دانشگاه شوم و در دانشکده الهیات ادامه تحصیل بدهم. من هم با توجه به اینکه پیش از طلبگی دیپلم ریاضی گرفته بودم، یک دیپلم ادبی دریافت و در کنکور شرکت کردم. در دانشکده الهیات دانشگاه تهران پذیرفته شدم و از آن زمان، ارتباط علمی نزدیک‌تری با استاد مطهری پیدا کردم. ایشان از نخستین استادانی بودند که پیش از ورود دانشجویان، در کلاس حاضر می‌شدند و هیچ‌گاه درس را از روی نوشته نمی‌خواندند. مطالب را با تسلط علمی و استناد به آیات قرآن، روایات و منابع تاریخی بیان می‌کردند. در عین حال، برخوردشان با دانشجویان بسیار صمیمانه و پدرانه بود. دفتر کوچکی داشتند و هر دانشجویی که برای پرسیدن سؤال یا رفع اشکال مراجعه می‌کرد، با روی باز از او استقبال می‌کردند....»

چالش‌های شهید مطهری در دانشکده الهیات

برای راوی حضور در دانشکده الهیات، شرایطی را ایجاد کرد تا با چالش‌های درونی این نهاد آشنا شود و به طور مشخص در جریان تلاش رژیم برای کاستن از فضای دینی آن قرار گیرد. رویکردهای اسلام ستیزانه امیرحسین آریانپور و نیز مواجهه شهید آیت‌الله مرتضی مطهری با آن، در زمره این چالش‌ها به شمار می‌رفت:

«در سال‌های پایانی تحصیل من در دانشکده الهیات، رژیم پهلوی تلاش می‌کرد تا فضای دینی این دانشکده را تغییر دهد. یکی از اقداماتی که در این زمینه انجام شد، دعوت از آریان‌پور برای برگزاری کلاس‌های درس آزاد بود. آریان‌پور در جلسات خود، مباحثی را مطرح می‌کرد که از نظر ما با مبانی اعتقادی اسلام تعارض داشت و به مقدسات دینی تعرض می‌کرد. برخی دانشجویان، در برابر این مباحث واکنش نشان دادند و با او درگیر شدند. در پی این اتفاق، دستور اخراج تعدادی از دانشجویان صادر شد! شهید مطهری در دفاع از آن عده، وارد میدان شدند و در برابر این جریان ایستادگی کردند. به خاطر دارم که ایشان با صدای بلند اعتراض می‌کردند و از رفتار مسئولان دانشگاه انتقاد داشتند. ایشان پیشنهاد کردند تا جلسه‌ای به صورت میزگرد برگزار شود تا آریان‌پور دیدگاه‌هایش را مطرح کند و ایشان نیز پاسخ بدهند و دانشجویان خودشان قضاوت کنند، اما رژیم از این ماجرا بهانه‌ای ساخت تا حضور شهید مطهری در دانشگاه را محدود کند! در نهایت ایشان را بازنشسته کردند و دیگر اجازه حضور و تدریس در دانشکده الهیات را نیز به وی ندادند. پس از آن، استاد برای تدریس به قم می‌رفتند. این اتفاق برای ما بسیار تلخ بود، زیرا دانشجویان ارتباط علمی و عاطفی نزدیکی با استاد داشتند و حضور ایشان در دانشکده برای ما بسیار ارزشمند بود.

بعدازظهر ۲۲ بهمن، در برابر کلانتری نازی‌آباد

در روزهای اوج‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی، تمامی آنان که طی سال‌های دراز نفرت از پهلوی را زیسته بودند، برای توفیق این حرکت سر از پا نمی‌شناختند. ناقل خاطراتی که در ادامه می‌آید، آن روز در برابر یک کلانتری در محدوده بازار دوم نازی‌آباد، با انقلابیون همگام و همکار بوده است:

«در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، اعلام حکومت نظامی شده بود که در ساعات تعیین‌شده از خانه‌های خود خارج نشوند. امام‌خمینی نیز با اعلام غیرقانونی بودن حکومت نظامی، از مردم خواسته بودند در صحنه حضور داشته باشند. ما از حدود ساعت ۳:۳۰ یا ۴ بعدازظهر، وارد میدان شدیم. در محدوده بازار دوم نازی‌آباد، کلانتری‌ای وجود داشت که نیروهای آن می‌خواستند مقررات حکومت نظامی را اجرا کنند. من بالای یک تریلی رفتم و برای مردم سخنرانی کردم. جوانان در مقابل کلانتری تجمع کرده بودند و ما در سه مرحله، به آنجا حمله کردیم. در مرحله نخست، نیروهای کلانتری تیر هوایی شلیک کردند. در مرحله دوم، تیراندازی به سمت زمین انجام شد و یکی از جوانان مجروح شد. در مرحله سوم، درگیری شدت گرفت و سرانجام حدود ساعت ۷ بعدازظهر کلانتری سقوط کرد. آن روز مردم درهای خانه‌هایشان را باز گذاشته بودند تا اگر تیراندازی و درگیری شدت گرفت، افراد بتوانند به خانه‌ها پناه ببرند....»

روزهای خدمت بدون امکانات و حقوق در کمیته‌ها

در پی پیروزی انقلاب اسلامی، کمیته‌ها نخستین گروهی بودند که برای نظم دهی به شرایط از هم گسیخته وقت تشکیل شدند. در سالیان اولیه استقرار نظام، این نهاد نقشی بسیار مهم در جلوگیری از بسا از معضلات فرهنگی و اجتماعی در کشور ایفا کرد. حجت‌الاسلام شریعتی که در آن دوره در یکی از کمیته‌های منطقه نازی‌آباد تهران فعال بوده، بخشی از مشاهدات خویش را اینچنین به تاریخ سپرده است:

«پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی از مردم خواستند تا برای حفظ امنیت و نظم، کمیته‌های انقلاب اسلامی را تشکیل دهند. ما نیز با چند نفر از دوستانمان در نازی‌آباد، تصمیم گرفتیم نخستین هسته کمیته را در منطقه تشکیل دهیم. در یکی از پارک‌های منطقه، ساختمانی وجود داشت که پیش از انقلاب برای فعالیت‌های فرهنگی و نمایش فیلم ساخته شده بود. ما همان ساختمان را برای استقرار کمیته انتخاب و با پنج نفر، کار را آغاز کردیم. به‌تدریج کمیته‌های دیگری در نازی‌آباد، یاخچی‌آباد، خزانه بخارایی و باغ‌آذری شکل گرفتند. محدوده فعالیت ما از میدان شوش و میدان راه‌آهن تا جوانمرد قصاب را دربرمی‌گرفت. در ابتدا، امکانات بسیار محدود بود. حتی برای نوشتن نامه و مکاتبات اداری، سربرگ و مهر مناسبی نداشتیم. خودروها هم، عمدتاً متعلق به خود افراد بود. من یک پژو ۴۰۴ قدیمی داشتم، که با آن به کارهای کمیته رسیدگی می‌کردم. تا سال ۱۳۵۹، در آنجا فعالیت داشتم و سپس به عضویت شورای کمیته مرکزی درآمدم... فعالیت در کمیته‌های انقلاب اسلامی، به‌ویژه در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، شب و روز نمی‌شناخت. ما گاهی ۲۰ تا ۲۲ ساعت در روز کار می‌کردیم و فرصتی برای استراحت نداشتیم. پس از آغاز جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹، مشکلات امنیتی و سرقت‌ها افزایش پیدا کرد. آیت‌الله مهدوی کنی به ما توصیه کرده بودند که شب‌ها در خیابان‌ها حضور داشته باشیم و امنیت مردم را حفظ کنیم. به همین دلیل تا ساعت ۳ یا ۴ صبح در خیابان‌ها گشت می‌زدیم. من با همان پژوی ۴۰۴ قدیمی خودم، رفت‌وآمد می‌کردم و دوستان دیگر هم با خودروهای شخصی‌شان به کار مشغول بودند. از نظر مالی نیز هیچ‌گونه حقوقی دریافت نمی‌کردیم. نه حقوقی در کار بود و نه امکانات خاصی داشتیم. غذای روزانه ما معمولاً عدس‌پلو بود. عدس و برنج تهیه می‌کردند و در یک ظرف بزرگ، برای چند نفر می‌آوردند. هفت یا هشت نفر دور هم می‌نشستیم و با دست غذا می‌خوردیم؛ خبری از تشریفات و امکانات نبود....»

منافقین و اقدام چندباره برای ترور من

سرانجام تکاپوی زنده‌یاد شریعتی در دوره خدمت در کمیته‌های انقلاب اسلامی موجب شد که منافقین در چند نوبت به صرافت ترور وی بیفتند. احتیاط راوی و تلاش مأموران در تعقیب تهدیدکنندگان، موجب شد که آنان در عملی ساختن تهدیدات خویش توفیقی نیابند و در فرجام کار نیز دستگیر شوند:

«در سال ۱۳۶۰، فعالیت منافقین در منطقه نازی‌آباد و مناطق جنوبی تهران گسترش پیدا کرده بود. یکی از اقدامات آنها، برگزاری میتینگ در محدوده ترمینال جنوب بود. ما اعلام کردیم که برگزاری چنین برنامه‌ای، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که سلاح‌هایشان را تحویل دهند. در جریان این ماجرا، تمام سلاح‌های آنها را تحویل گرفتیم. حتی تعدادی اسلحه‌های خاص و طلایی‌رنگ در میان سلاح‌ها وجود داشت که مشخص بود از خانه‌های اعیان و اشراف به دست آمده است. منافقین بعدها در روزنامه خود درباره این اتفاق نوشتند و از ما خواستند تا رسید تحویل سلاح‌ها را ارائه کنیم. ما نیز رسید صادر کردیم تا از درگیری و تنش بیشتر در منطقه جلوگیری شود. این اقدامات باعث شد که منافقین نسبت به من و برخی دوستانم، حساسیت پیدا کنند. آنها چند بار برای ترور من اقدام کردند. در یکی از شب‌های ماه رمضان سال ۱۳۶۰، با خانه ما تماس گرفتند و تهدید کردند که مرا خواهند کشت. پدرم که آن زمان در قید حیات بود، به آنها گفت: اگر کاری دارید، مرا بکشید؛ چرا می‌خواهید پسرم را بکشید؟ اما آنها پاسخ دادند که با او کاری ندارند و فقط به دنبال من هستند. چند بار نیز به خانه حمله کردند، اما خوشبختانه من در خانه نبودم. دوستانم به من توصیه کردند که هر شب محل خوابم را تغییر بدهم. به همین دلیل، در تمام شب‌های ماه رمضان، جای خوابم را عوض می‌کردم تا نتوانند مرا پیدا کنند. سرانجام عوامل این گروه شناسایی و دستگیر شدند و برخی از آنها نیز به مجازات رسیدند....»



دهه ۷۰، وزارت کشور، زنده‌یاد شریعتی در کنار آیت‌الله احمد جنتی

مرحوم سیدصدرالدین شریعتی: «در دوران خدمت در کمیته انقلاب اسلامی، آیت‌الله مهدوی کنی به ما توصیه کرده بود که شب‌ها در خیابان‌ها باشیم و امنیت مردم را حفظ کنیم. به همین دلیل تا ساعت ۳ یا ۴ صبح گشت می‌زدیم. من با پژوی ۴۰۴ قدیمی خودم این کار را انجام می‌دادم. از نظر مالی، هیچ‌گونه حقوقی دریافت نمی‌کردیم. نه حقوقی در کار بود و نه امکانات خاصی...»